



جوانان و آینده پیش روی نیروهای انقلابی

گفتگوی نشریه فرهنگ پویا با حضرت علامه مصباح

اشاره

عصا زنان وارد اتاق شد و آن جسم ضعیف اما با روحی قوی و سترگ بر روی صندلی مستقر شد. او شاگرد برجسته‌ی امام خمینی^{ره}، علامه طباطبایی^{ره} و آیت‌الله بهجت^{ره} در نیم قرن گذشته است. هر جا مکاتب و نحله‌های گوناگون و جریان‌های چپ‌گرا و راست‌گرا و اشخاص منحرف و معلول‌الحال به شکار نسل جوان گام به میدان نهادند، او با پرهیز از هر گونه کار ژورنالیستی و شکلی؛ تمام نیروی خود را صرف معلوم شدن مجهول، حل شدن مشکل و روشن شدن شبهه‌ای کرد. او تمام‌قد به دفاع از دین و روحانیت و سرزمین مسلمانان برخاست و هرگز اجازه نداد دشمن کینه‌جو گزندگی به ارزش‌های الهی وارد سازند و همه جوانی خود را بر پای نهال انقلاب قلب‌ها و اهداف آن جاری ساخت. وقتی از او خواستیم رهنمودهای خود را در اختیار نسل جدید برای ادامه طی طریقت انقلاب اسلامی قرار دهد متواضعانه سخن خود را با این شعر آغاز کرد:

«نازینما ما به راه تو جوانی داده‌ایم / تو هم اکنون با جوانان ناز کن؛ با ما چرا» آن چه در ادامه به طالبان فرهنگ پویا تقدیم می‌شود حاصل صحبت‌های گرم و صمیمی حضرت علامه مصباح‌یزدی (حفظه‌الله) با تحریریه نشریه در خصوص وظایف نسل جوان در دهه پنجم انقلاب اسلامی است.

فرهنگ پویا: تشکر می‌کنیم از حضرت استاد که این بار هم مثل قبل، وقت عزیزشان را در اختیار دوستان فرهنگ پویا قرار دادند. با توجه به اینکه در آستانه چهلمین سالگرد انقلاب اسلامی هستیم، موضوع این شماره نشریه را به وظایف نیروهای انقلابی در دهه پنجم انقلاب اختصاص داده‌ایم. در این دوره با نسل جدیدی مواجه هستیم که روحیه انقلابی هم دارند و می‌پرسند که ما برای پیشرفت انقلاب و پیگیری اهداف و منویات حضرت امام و مقام معظم رهبری چه کار می‌توانیم انجام دهیم و مشتاق‌اند که از زبان بزرگانی همچون شما رهنمودهایی بگیرند.





علامه مصباح:

بسم الله الرحمن الرحيم.

شهریار که شاعر آذربایجانی معروفی است، شعری دارد که می‌گوید:

نازنینا ما به راه تو جوانی داده‌ایم / تو هم اکنون با جوانان ناز کن؛ با ما چرا؟

ولی من می‌خواهم این شعر را تحریف کنم! و بگویم:

نازنینا ما به راه تو جوانی داده‌ایم / تو هم اکنون با جوانان بحث کن؛ با ما چرا؟

فرهنگ پویا: شما تجربه دارید؛ می‌خواهیم به ما یاد بدهید که چگونه با جوانان بحث کنیم.

کار همین خلقت این عالم با نظام احسن است و زمینه‌هایی که باید برای تحقق این نظام فراهم شود. ما و افرادی مشابه ما چون کمبودهایی داریم. برای اینکه به آن هدف نهایی و ایده‌آل نزدیک شویم باید پیشرفت کنیم و در این راه توقف نکنیم؛ چون اصلاً خدا ما را برای این آفریده که به سمت هدفی ایده‌آل حرکت کنیم؛ همان هدفی که گاه می‌گوییم قرب خدا، گاهی می‌گوییم کمال انسانیت. پس اجمالاً پیشرفت برای ما هدفی مطلوب است و به یک معنا آفرینش ما برای آن است. از این روست که باید ببینیم پیشرفت چگونه حاصل می‌شود و ما در آن چه نقشی داریم.

فرهنگ پویا: آیا هدف پیشرفت افراد است یا پیشرفت کل جامعه؟

علامه مصباح: این یک سؤال است که وقتی می‌گوییم پیشرفت جامعه، آیا همین پیشرفت یکایک افراد به تنهایی است، مثل اینکه هر کسی بگوید من، خوب نماز بخوانم و خوب روزه بگیرم «اذکروا الله کثیراً»، یا در پیشرفت جمعی چیزی اضافه نیز ملحوظ است؟ پاسخ اجمالی آن این است که پیشرفت جامعه چیزی اضافه دارد. توضیح آنکه انسان کمالاتی دارد که وقتی تنها هم باشد لااقل می‌تواند مراتبی از این کمالات را کسب کند، مانند اینکه هر کسی هر جا به فکر اطاعت و بندگی خدا باشد در حال پیشرفت است و حتی یک یا الله هم که بگوید در حال پیشرفت است. این عبادت فردی است که هر انسانی می‌تواند انجام دهد. اما این گونه نیست که اگر اینها را جمع کنیم پیشرفت جامعه حاصل شود. مجموع انسان‌ها کمالاتی دارند که باید به کمک افراد متفاوت تحقق پیدا کند. انسان‌ها در همه چیز مثل هم نیستند؛ استعدادها، ذوق‌ها، توانایی‌های متفاوتی دارند، و شرایط مختلفی برای آنها پیش می‌آید و اینها زمینه‌ای را فراهم می‌کند که غیر از آن پیشرفت عامی که هر فردی می‌تواند داشته باشد، می‌تواند نقش خاصی را در پیشرفت جامعه ایفا کند. یعنی جامعه با اختلافات فردی و روابطی که بین افراد هست و تأثیر و تأثراتی که افراد روی یکدیگر دارند، می‌تواند پیشرفت کند. در اینجا، هم وظایف هر فرد از آن جهت که مثل دیگران است مطرح است و هم وظایفی که در اثر ارتباط حاصل می‌شود. مثلاً ما می‌دانیم اولین اختلاف بین افراد انسان‌ها، اختلاف جنسیت است، یعنی مرد و زن. هر دو انسان هستند و برای هر دو، گفتن یا الله وسیله تکامل است، هر دو وقتی نماز می‌خوانند یا اتفاق می‌کنند به خدا نزدیک می‌شوند. اما هر یک ویژگی‌هایی دارند که آن دیگری ندارد و این باعث می‌شود هر یک نقش خاصی ایفا کند. منظور از جامعه، مجموع فعالیت‌های مختلفی است که در اثر ارتباط و همکاری یا فعل و انفعال، تأثیر و تأثر متقابل و یا انجام وظیفه‌های شخصی پیدا می‌شود. نقش مرد و زن در جامعه کاملاً یکسان نیست؛ بلکه حوزه‌های مشترکی دارند، مانند اینکه هر دو باید نماز بخوانند و هر دو باید روزه بگیرند. اما اینها مسائل فردی است. آنجا که در یکدیگر اثر می‌گذارند و با همدیگر می‌توانند کاری را انجام بدهند، وظیفه جدیدی پیدا می‌شود. این یک نوع اختلاف است که بین دو گروه از انسان‌ها بطور طبیعی وجود دارد و معمولاً هم نمی‌توان آن را تغییر داد، مگر موارد استثنائی که گاهی اتفاق می‌افتد.

علامه مصباح: من دنبال کارهای ژورنالیستی و شکلی نیستم؛ می‌خواهم اگر نیرویی دارم، صرف چیزی شود که مجهولی معلوم شود، مشکلی حل شود و امری مخفی روشن شود. جا دارد که درباره این موضوع به صورت جدی بحثی همه جانبه و عمیق بشود تا واقعا کسانی که می‌خواهند ببینند تکلیف آنها در این شرایط چیست، و چگونه باید رفتار کنند که نقش خودشان را درست ایفا کنند، وظیفه خودشان را بشناسند، به خصوص اگر بحث‌ها مبنایی باشد که بتوانند بر اساس آنها مسائل دیگری را حل کنند.

وقتی ما می‌گوییم «پیشرفت» ابتدا باید روشن کنیم که چرا پیشرفت؟ چه کسی گفته باید پیشرفت کنیم؟ پیشرفت به سوی چه هدفی؟ آیا پیشرفت سقفی و مرزی دارد یا نه؟ و انگیزه ما برای پیشرفت چیست؟ و وقتی می‌گوییم نقش جوانان چیست، ابتدا باید روشن کنیم که در میان اقشار جامعه، جوان‌ها چه خصوصیتی دارند؟ اگر پیشرفت برای کل جامعه است، وظیفه مشترکی است که همه باید انجام بدهند. آیا نقش پیر و جوان، عالم و جاهل، و مرد و زن، یکسان است، یا اینها تفاوت‌هایی دارند؟ و اگر تفاوتی دارند جوان‌ها چه خصوصیتی دارند؟ باید نقش جوان را در جامعه و ویژگی‌ها و امتیازات او را بشناسیم و ببینیم چگونه می‌توان از این امتیازات استفاده کرد؟ و احیاناً اگر آنها کمبودهایی هم داشته باشند، چگونه باید آنها را جبران کرد یا مانع تأثیر آنها شد؟ جا دارد در این زمینه کتاب جمعی نوشته شود. ولی در این مجال، ممکن است به هریک از اینها اشاره‌ای بکنیم تا سرخطی به دست بیاید که چه مطالبی را باید مورد توجه قرار بدهیم تا به آن سؤال اصلی که مربوط به وظیفه جوان‌ها در این شرایط خاص است برسیم.

فرهنگ پویا: ممنون می‌شویم اگر در این زمینه ما را راهنمایی بفرماید.

علامه مصباح: پیش فرض ما که آن را مسئله‌ای حل شده تلقی می‌کنیم و در جای خود باید تفصیلاً مورد بحث واقع شود، این است که پیشرفت ما به سوی هدفی نهایی است که خدای متعال از جامعه انسانی انتظار دارد. مفروض ما این است که ایجاد عالم، و ربوبیت و تدبیر آن به دست خداست. راه‌های رسیدن به کمال انسان را او تعیین می‌کند و بوسیله انبیا تعیین کرده و این کاری حکیمانه است، بلکه حکیمانه‌ترین



اما یک نوع اختلافات هم وجود دارد که خود افراد کمابیش در پیدایش آن اختلافات مؤثر هستند و می‌توانند زمینه این انتخاب را برای خودشان فراهم کنند، مثلاً با انتخاب یک راه خاص، یک ویژگی خاص، یا فعالیت‌های خاص، موقعیتی را در اجتماع پیدا کنند که دیگران ندارند و به این صورت، یک فرد برای انجام یک کار معین، تعیین پیدا می‌کند. به عنوان یک مثال ساده، همیشه در جامعه افرادی وجود داشته‌اند که به کمک دیگران احتیاج داشته‌اند، بطوری که اگر کمک دیگران نبود زنده نمی‌ماندند. اموری مثل فقر، بیماری‌های شدید، و زمین گیر شدن، کمابیش در همه جوامع وجود دارد. اگر هرکسی بگوید من وظیفه شخصی خودم را انجام می‌دهم، تو هم وظیفه شخصی خودت را انجام بده، این گونه افراد می‌میرند و از بین می‌روند، و از امکانات و استعدادها آنها هم استفاده نمی‌شود. در اینجا افرادی که خدا به آنها ثروت یا امکاناتی داده، وظیفه پیدا می‌کنند که به دیگران کمک کنند تا جامعه پیش برود. پس برای اینکه مجموعه بخواهد پیش برود باید نوعی تقسیم کار بین افراد و گروه‌ها صورت بگیرد تا همه بتوانند نقش خودشان را به بهترین شکل ایفا کنند.

یک دسته از این اختلافات که منشأ تفاوت در رفتار می‌شود، تفاوت سنی است. انسان از ابتدا که متولد می‌شود، طفل شیرخواری است و اگر پدر و مادر عاطفه نداشته‌اند، او را رها می‌کردند. اگر این جامعه بخواهد دوام پیدا کند و منظور خدا و هدف الهی از رشد انسان‌ها تحقق پیدا کند، افراد دیگر باید او را پرورش بدهند. بدین ترتیب، آنها وظیفه جدیدی پیدا می‌کنند. یعنی برای اینکه اهداف الهی از آفرینش انسان تحقق پیدا کند، ما موظف می‌شویم که به بعضی از بندگان خدا، یعنی این شیرخوارگان کمک کنیم تا کم کم خودش راه بیفتد و به تدریج به او یاد بدهیم که باید خودت کارهای خود را بکنی تا در حدود سن بلوغ فردی مستقل شود. اما در همین سن هم با یک پیرمرد هشتاد یا نود ساله مساوی نیست. یعنی این جوان چیزهایی دارد که آن پیرمرد ندارد و آن پیرمرد هم چیزهایی دارد که این جوان ندارد. اگر جامعه بخواهد مجموعاً پیشرفت کند، هر دو باید از ویژگی‌های خاص خودشان درست استفاده کنند.

پس ما برای اینکه ببینیم جوان چه وظیفه خاصی در جامعه دارد اول باید جوان را بشناسیم. ویژگی‌های روانی، شرایط فرهنگ‌پذیری او، تأثیر او در دیگران، در کوچکتر و بزرگتر از خودش، در همجنس خودش یا جنس مخالف خودش را بررسی کنیم تا بفهمیم وظیفه خاص جوان در مقابل بزرگسال و کودک چیست.

فرهنگ پویا: بنابر آنچه فرمودید، جوان به مقتضای

سنین جوانی ویژگی‌های خاصی دارد، و به جهت داشتن این ویژگی‌ها وظایف خاصی هم دارد. مثلاً چه ویژگی‌هایی مقتضای وظایف خاصی برای جوان است؟

علامه مصباح: بله، مهم‌ترین کار در اینجا این است

که ما اول جوان را بشناسیم و ویژگی‌های او را تشخیص دهیم و ببینیم این ویژگی‌ها برای رسیدن به آن هدفی که همه ما برای آن آفریده شده‌ایم چه نقشی می‌توانند داشته باشند. این خودش بحث مهمی است که هم مسائل روان شناسی دارد، هم جامعه شناسی، هم زیست شناسی. می‌توانیم بگوییم ویژگی‌های یک جوان به

وقتی ما می‌گوییم

«پیشرفت» ابتدا باید

روشن کنیم که چرا

پیشرفت؟ چه کسی

گفته باید پیشرفت کنیم؟

پیشرفت به سوی چه

هدفی؟ آیا پیشرفت

سقفی و مرزی دارد یا نه؟

و انگیزه ما برای پیشرفت

چیست؟



ممکن است باسحاوت شود، یا اگر کسی بخواهد پهلوان شود، از چهل سالگی به بعد دیگر وقت پهلوان شدن نیست؛ آنهايي که پهلوان هستند اصلا از چهل سالگی به بعد می‌روند بازنشسته می‌شوند. صفات بدی هم که در اشخاص پیدا می‌شود، مانند دلبستگی به دنیا و هوس‌ها در پیری ماندگارتر است. این چیز عجیبی است که هرچه انسان پیرتر می‌شود، با اینکه می‌بیند دارد می‌میرد، علاقه او به دنیا بیشتر می‌شود «بَشِيبُ ابْنُ اَدَمَ وَ يَشْبُ فِيهِ خَصْلَتَانِ: الحِرصَ وَ طُولَ الأَمَلِ»^۱ (آدمیزاد پیر می‌شود در حالی که دو ویژگی در او جوان می‌شود: حرص و آرزوی دراز) هرچه پیر می‌شود علاقه او به دنیا بیشتر می‌شود. خصلت‌ها این در سن بزرگسالی تقریباً تغییر نمی‌کند؛ کسی که دنیاپرست شد معمولاً بعد از چهل سالگی دیگر زاهد نمی‌شود. لاقلاً این یک آفتی است که جوان کمتر در معرض آن است. فرد پیر و بزرگسال بیشتر در معرض ثبات عیب‌ها و ارزش‌های منفی اخلاقی است، اما جوان کمتر، و به همین جهت، زودتر می‌تواند خودش را تغییر دهد. اینکه در روایات داریم که «علیک بالأحداث»^۲ (جوانان را دریاب) یا بزرگان و اساتید اخلاقی به جوان‌ها می‌گویند قدر جوانی خود را بدانید و تا جوان هستید خودتان را اصلاح کنید، برای همین است که در جوانی انسان زودتر می‌تواند در خودش تغییر ایجاد کند، اما وقتی حالتی ثابت پیدا کرد و ملکه شد تغییر آن مشکل است. جوان باید این فرصت را غنیمت بشمارد و تا جوان است ببیند چه نقض‌هایی دارد یا در معرض آن است و از آنها پیشگیری کند.

فرهنگ پویا: ممکن است درباره این نقض‌ها هم قدری برایمان توضیح دهید و اینکه چگونه باید آنها را برطرف کرد؟

علامه مصباح: بله. در مقام تربیت یا به جهت برخی شرایط یا برای اینکه پیرمردهایی که صفات نامطلوبی در آنها ملکه شده همیشه سر کار نباشند و راه را برای جوانان باز کنند، خوب است که از جوانان و ویژگی‌های آنها تعریف و تمجید شود. اما باید توجه داشته باشیم که اگر بخواهیم بحث جامعی درباره جوان داشته

طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شود: یک دسته ویژگی‌هایی است که مربوط به بدن اوست، و دسته دوم، ویژگی‌هایی است که به روح و روان او مربوط است. برای مثال، از لحاظ بدنی، جوان از امکاناتی برای رشد برخوردار است که برای پیرمرد فراهم نیست؛ جوان در مدتی کوتاه می‌تواند بر قدرت بدن خود بیفزاید و پیشرفت کند، اما پیرمرد چه بسا با زحمت حتی نتواند همان قدرتی را هم که دارد حفظ کند، چه برسد که به آن بیفزاید. پس بخشی از وظایف اختصاصی جوان می‌تواند مربوط به این باشد که تحولات بدنی او این گونه است. یعنی جوان باید سعی کند سلامتی خود را حفظ کند، بر رشد بدنی خود بیفزاید، ورزش داشته باشد، از چیزهایی که باعث بیماری و ضعف آینده می‌شود خودداری کند، مثل گناهمانی که موجب می‌شود فرد در سن بزرگسالی ضعیف شود، مغز او درست کار نکند، اعصاب او کار نکند، و از سن جوانی باید مواظب این امور باشد، کارهای مختلفی که به آنها نیاز دارد یاد بگیرد و از بدن خود متناسب با توان جوانی کار بکشد.

در میان امور روانی هم، احساسات و عواطف جوان و پیر قابل مقایسه نیست. جوان مثل ماده قابل اشتعالی است که اگر کبریتی به آن نزدیک شود، فوراً آتش می‌گیرد. جوان دائماً آماده برافروختن است؛ حرکت، جنبش، احساس قدرت، احساس شرم، دوست داشتن رشد و تکامل در جوان زیاد است. جوان هر روز می‌خواهد کار نویی بکند، چیز جدیدی یاد بگیرد و عمل بکند، در جامعه نقش داشته باشد و خودش را نشان بدهد. یک قسمت دیگر از امور مربوط به روان انسان، فهم و شناخت است. «العِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ»^۳ (علم در سنین کودکی مانند نقشی که در سنگ می‌کنند [باقی می‌ماند]) زود یاد گرفتن و ثابت ماندن معلومات از ویژگی‌هایی است که در جوان هست. پیر زود چیزی را یاد نمی‌گیرد، و زود هم یادش می‌رود. جوان هم زود یاد می‌گیرد و هم معلومات او ثابت دارد. اینها از ویژگی‌های جوان است. یک بخش هم مربوط به جهات ارزشی، اخلاقی و منش است. تجربه نشان داده که در سن بزرگسالی صفات و گرایش‌هایی که در افراد پیدا شده کمابیش حالت ثابت پیدا می‌کند و در آن کم تحول پیدا می‌شود. مثلاً اگر کسی بخیل بوده، از چهل سالگی به بعد دیگر به سختی

باشیم باید به جوانب دیگر هم توجه کنیم. واقعیت این است که شیطان در کمین همه ماست و در کمین جوان‌ها بیشتر؛ چون راه نفوذ در جوان‌ها بیشتر است. جوانان هم ممکن است نقص‌هایی داشته باشند، اما این نقص‌ها قابل تغییر است و می‌توان پیش از آنکه به ملکات ثابت و راسخ تبدیل شود، آنها را درمان کرد.

یکی از آنها کم‌تجربگی است که لازمه آن غرور است. گاه جوان وقتی چیزی می‌فهمد گمان می‌کند این است و جز این نیست و بقیه اشتباه می‌کنند و به تجربه‌هایی که کسانی پس از پنجاه سال کسب کرده‌اند و می‌تواند سرمایه‌ای برای نسل آینده باشد، توجه نمی‌کند. این موجب می‌شود سرمایه‌های خودمان را هم از دست بدهیم و به نتیجه زحمتی که نسل‌های قبل کشیده‌اند و برای ما آماده کرده‌اند پشت پا بزنیم، مثلاً به این بهانه که مقام معظم رهبری از جوان‌ها تعریف کرده‌اند، بگوییم ما این گونه هستیم و چه کار داریم به پیرمردها! این نقطه ضعفی است که باید توجه داشته باشیم و در آموزش‌های خودمان توجه بدهیم که مبتلا به غرورهای نشویم که غالباً در اثر کم‌تجربگی یا بلند پروازی پیش می‌آید.

این جوان خیال می‌کند اگر چیزی را درست فهمید، همه چیز را می‌فهمد، در حالی که این تعمیم دلیلی ندارد. انسان ممکن است در یک جهت تجربه داشته باشد و چیزی فهمیده باشد، اما در جای دیگر تجربه نداشته باشد. خوب، باید در موارد دیگر از کسانی که تجربه کرده‌اند و آن معلومات را کسب کرده‌اند استفاده کرد. پس در این مباحث باید به این نکته هم توجه کرد.

فرهنگ پویا: در سند الگوی پایه اسلامی ایرانی پیشرفت که از سوی مقام معظم رهبری ابلاغ شد، آمده است: «پیشرفت، مستلزم تحول مطلوب نفوس انسانی و هنجارها و ساز و کارهای اجتماعی است.» نقش جوانان و نیروهای انقلابی در تحقق این تحول مربوط به نفوس انسانی چیست؟

علامه مصباح: اینکه فرموده‌اند پیشرفت جامعه ما مرهون چنین فعالیت‌ها و تغییراتی است، مثل تغییرات نفوس، هنجارها و عوامل اجتماعی، ممکن است کسی بگوید باید ببینیم این بیان در چه شرایطی صادر شده و ناظر به چه نیازهایی بوده؟ ولی یک وقتی می‌خواهیم ببینیم ریشه این بحث چیست؟ یک وقت این را تعبیر می‌پذیریم، و یک وقت می‌خواهیم بفهمیم که چرا این تعبیر را کرده‌اند و دلیل آن چیست؟

وقتی گفته می‌شود برای پیشرفت، تغییر نفوس انسانی لازم است، جوان‌ها باید بدانند در این سن است که تغییر نفوس در آن آسان است؛ پس این فرصت را غنیمت بشمارند و نگویند ما این هستیم که هستیم. پیرمردها غالباً یا همین را می‌گویند یا اگر هم نگویند، ته دلشان این است. اما جوان باید بداند که می‌تواند خودش را به آسانی تغییر دهد. باید برگردد راه آن را پیدا کند، بداند که با چه کسی معاشرت کند، چه چیزی مطالعه کند، چه شرایطی را برای خودش فراهم کند تا بتواند خود را تغییر دهد.

پس این مسأله با هنجارها ارتباط پیدا می‌کند. انسان باید بداند چه چیزی خوب است و چه چیزی بد است. چه بسا کسی به وضع موجود خود راضی باشد و گمان کند همین خوب است. فرض بفرمایید اگر مطلوب یک جوان همین باشد که بتواند در فوتبال برنده شود و جایزه‌ای بگیرد، تمام شبانه روز فکر و ذکر او همین باشد که چه کنیم در مسابقه آینده برنده شویم، این موجب می‌شود از تحصیل علم، از عبادت، از نقشی که در جامعه ایفا می‌کند، از سیاست، و از سایر امور باز بماند، چون متمرکز در این می‌شود. البته عرض کردم که مسئله تربیت بدنی و رشد جسمانی و داشتن بدن سالم، سر جای خودش مطلوب است و این وظیفه‌ای است که باید جوان به آن توجه داشته باشد. اما اینکه انسان تمام فکرش متمرکز شود در اینکه حتی در اثر یک اتفاق، توپ به درون دروازه برود و جایزه بگیرد، این کار صحیحی نیست. جوان باید بداند او فقط برای این خلق نشده و کارهای مهمی از او برمی‌آید. البته اگر مسابقه‌ای است که مثلاً هزینه و وقت زیادی نباید صرف آن کند، یک افتخار ملی هم مثلاً ایجاد می‌کند و انسان می‌تواند پیشرفت‌های معنوی را بوسیله آن در عالم ترویج کند و این یک نقش ابزار می‌تواند ایفا کند، در یک حدی می‌تواند مطلوب باشد؛ اما اینکه تمام ذکر و فکر جوان در طول بیست سال فقط این باشد که من یک فوتبالیست قهرمان بشوم این کار درستی نمی‌تواند باشد. بنابراین، باید هنجارها درست شناخته شود تا جوان با انتخاب هنجار صحیح برای زندگی خود بتواند نقش خود را در پیشرفت جامعه ایفا بکند.

پس در جواب به این سؤال که جوان‌ها چگونه می‌توانند نقش خود را در پیشرفت جمهوری اسلامی و این نظام مقدس الهی ایفا کنند، باید بگوییم هر قدر این مسائل را درست حل کرده باشند، بهتر می‌توانند نقش خود را ایفا کنند، وگرنه، تصمیم فرد تابع اتفاقات خواهد بود؛ مثل اینکه گاهی حرفی بشنود، فیلمی تماشا کند، اگر جایی تشویقی از کسی ببیند،

فرد پیر و بزرگسال بیشتر

در معرض ثبات عیب‌ها و

ارزش‌های منفی اخلاقی

است، اما جوان کمتر، و به

همین جهت، زودتر می‌تواند

خودش را تغییر دهد. اینکه

در روایات داریم که «علیک

بالأحداث» (جوانان را دریاب)

یا بزرگان و اساتید اخلاق

به جوان‌ها می‌گویند قدر

جوانی خود را بدانید و تا

جوان هستید خودتان را

اصلاح کنید، برای همین است

که در جوانی انسان زودتر

می‌تواند در خودش تغییر

ایجاد کند، اما وقتی حالتی

ثبات پیدا کرد و ملکه شد تغییر

آن مشکل است.





هوس کند آن کار را انجام دهد. به این صورت، دلیل ثابت و روشنی برای انتخاب‌های خود ندارد و چه بسا وقتی جوانی گذشت آن وقت پشیمان بشود که ما با این جوانی چه کارها می‌توانستیم بکنیم و به کجا می‌توانستیم برسیم، اما اکتفا کردیم به جایزه‌ای و به شهرتی، و دیگر هم قابل جبران نیست.

فرهنگ پویا: پس به نظر شما، برای تحول هم ابتدا باید از بینش و آگاهی شروع کنیم؟

علامه مصباح: بله. به طور کلی رکن اصلی برای آنچه که جنبه انسانی و فراتر از امور حیوانی دارد، آگاهی است. یعنی باید بفهمم چرا باید این کار را انجام دهم و انگیزه من برای این کار چیست؟ خیلی کارها میان ما و حیوانات مشترک است، حتی مسائل عاطفی. عاطفه در برخی از حیوانات خیلی قوی است، حتی عاطفه‌ای که نسبت به انسان دارند. پس صرف داشتن عواطف خیلی هنر بزرگی نیست؛ بلکه انسانی بودن کار به عاقلانه بودن آن است. اینکه من با عقل خودم بفهمم که باید این کار را بکنم و اینکه این کار را با چه انگیزه‌ای انجام دهم، به هنجارها برمی‌گردد. از همین جا معلوم می‌شود که نیت در ارزش کار مؤثر است، چون باید بفهمم که چرا باید این کار را انجام بدهم. اینکه ارزش کارهای اخلاقی به نیت وابسته است بدین جهت است که قوام کار انسانی به آگاهی است، و به همین جهت هم مسئولیت‌زا است. پس ما به عنوان یک انسان، باید آگاهی خودمان را بالا ببریم، محیط خودمان را بهتر درک کنیم، هدف خلقت خودمان را بهتر بشناسیم و در یک کلمه، دین را در جامعیت آن بشناسیم. بعد برای رسیدن به آن اهداف، ویژگی‌هایی را که خدا در ما قرار داده بشناسیم. بدانیم خدا چه چیزهایی به ما داده که به دیگران یا بعضی از انسان‌های دیگر نداده و از آنها بیشتر استفاده کنیم و آن را وظیفه خاص خودمان بدانیم.

فرهنگ پویا: سؤال دیگر مربوط است به دامنه نیازهایی که جوانان انقلابی می‌توانند در آنها فعالیت کنند و اینکه کدامیک را باید ترجیح داد. طبیعتاً هم جامعه انقلابی ما نیازهایی دارد و هم جوامعی که در آنها خیزش‌ها یا انقلاب‌هایی صورت گرفته یا در شرف صورت گرفتن است، اعم از جوامع اسلامی و غربی، همه اینها نیازهای فکری، فرهنگی، نظامی، امنیتی و اقتصادی دارند. به نظر حضرت‌عالی، کدام یک از این نیازها در اولویت قرار دارد که جوانان انقلابی ما باید پاسخگوی آن باشند؟

علامه مصباح: با توجه به آنچه گفتیم، جوان برای آنکه وظیفه‌اش را از جهت جوان بودن تشخیص دهد باید فکر کند من در این دوران جوانی چه چیزهایی دارم که پیرمردها و بچه‌ها ندارند تا از آن ویژگی‌ها برای انتخاب راه صحیح و سیر به هدف مطلوب بیشتر استفاده کند. پس اگر در اجتماع کارهایی پیدا شد که احتیاج به زور بازو و توان بدنی دارد، در درجه اول این کارها متوجه جوان‌هاست، چون آنها در این کارها امکان و استعدادی دارند که پیرمردها ندارند. یک جوان ممکن است کار چند

انسان را به راحتی انجام دهد و روز به روز و ساعت به ساعت نشاط او بیشتر شود؛ خدا او را این‌گونه خلق کرده. در زمینه علم آموزی هم همین‌طور است. در سن جوانی خیلی راحت می‌توان چیزهایی را یاد گرفت. پس جوان باید اینها را غنیمت بشمارد.

خوب، تا تراحم نیست تکلیف متعین است، و بر اساس هدف و نیز استعدادها و توانی که به طور طبیعی خدا به فرد عنایت کرده و در شرایط اجتماعی پیش آمده باید عمل کرد.

اما مسئله دیگری که پیش می‌آید این است که وقتی من استعدادها و مختلفی برای کارهای مختلف دارم، کدام اولویت دارد، چون کارهای مختلف با هم تراحم دارند، مثل اینکه من بروم در جبهه وطن خودم یا بروم مدافع حرم باشم یا بروم به یک کشور اسلامی دیگری که به من احتیاج دارند در آنجا کمک بکنم.

یک معیار این است که ارزش خود کار را فی حد نفسه بسنجیم. معیار دیگر این است که ببینیم من کجا بهتر می‌توانم کار بکنم، ممکن است فی حد نفسه یکی از کارها متعین باشد، اما آن کار از من برنیاید. فرض بفرمایید اگر یک جایی من با زبان اسپانیایی می‌توانستم تبلیغ بکنم، خیلی اثر داشت، اما حالا که بلد نیستم اگر بخواهم بروم یاد بگیرم چند سال باید وقت صرف کنم و آخر هم معلوم نیست در این سن بتوانم به مقصود برسم.

پس این دو محاسبه است که همیشه باید در کارها داشته باشیم. اول ارزش خود کار را فی حد نفسه ارزیابی کنیم. اگر ارزش آنها متفاوت است، باید آن را که ارزش بیشتری دارد انتخاب کنیم، اما اگر ارزش آنها مساوی بود، باید ببینیم توان خودم برای کدام یک از آنها بیشتر است و من اگر این کار را انجام بدهم بیشتر در آن پیشرفت می‌کنم یا آن کار دیگر را. این کلیاتی است که ما برای تعیین اولویت‌های نقش جوان در جامعه باید در نظر بگیریم.

فرهنگ پویا: به نظر می‌رسد خود این ارزیابی‌ها هم نیاز به شناخت دارد. شناخت چه چیزهایی می‌تواند ما را در تشخیص وظیفه، بیشتر کمک کند؟

علامه مصباح: مثلاً، وقتی می‌گوییم باید در برابر دشمن دفاع کرد، باید بدانم دشمن کیست؟ اینجا دشمن شناسی مطرح می‌شود. ما تا دشمن‌های مختلف را نشناسیم و خطر آنها را درک نکنیم، نمی‌فهمیم دفاع در برابر کدامیک اولویت دارد. باید ببینیم خطر کدام دشمن بیشتر است تا بتوانم تشخیص دهم که دفاع در برابر کدامیک اولویت دارد. بطور کلی، شناخت هدف و شناخت راه و برنامه مهم است. ضعف‌هایی که جامعه ما در شناخت هدف و شناخت راه و برنامه دارد ضعف‌های فراوانی است. افراد خیلی خوب گاهی درست اسلام و هدف اسلام را نمی‌شناسند. زمان مرحوم آقای بروجردی، از یکی از بهترین گویندگان و منبری‌های کشورهای مشرق در صحن حضرت معصومه سلام الله علیها شنیدم که وقتی می‌خواست درباره اهمیت دین سخن بگوید در این باره توضیح می‌داد که دین چه فوایدی برای زندگی مادی دنیا دارد؛ مثلاً اگر دین باشد امنیت جامعه بیشتر حفظ می‌شود، و حقوق مردم رعایت می‌شود. چند شب که درباره این موضوع صحبت می‌کرد، بحث‌ها همین بود.





موضوعات بود. بعدها وقتی امام به ترکیه و بعد از آن به عراق تبعید شدند، در آنجا درس ولایت فقیه را شروع کردند.

آن زمان با اینکه نهضت شروع شده بود و مدتی هم از مقدمات آن گذشته بود، هنوز وضع حوزه این گونه بود که اگر کسی درس‌های دانشگاهی می‌خواند نقطه ضعف برایش بود. یکی از بزرگانی که نمی‌خواهم اسم‌شان را ببرم صریحاً می‌گفتند حوزه حوزه فقهی است. البته همان بزرگان بعد از گذشت چند سال از اوائل پیروزی انقلاب یا نزدیک انقلاب به خود ما سفارش می‌کردند که این برنامه مؤسسه را ادامه بدهید؛ یعنی تا آن زمان درست راه مبارزه با فرهنگ غربی دست ما نبود و بسیاری خیال می‌کردند فقط با همین بحث فقه و اصول همه چیز درست می‌شود. امروز از مسائل جدی مطرح این است که اصلاً دین چه نقشی در جامعه دارد؟ آیا مضر است یا مفید؟ اگر مفید است ضرورتی هم دارد یا ندارد؟ یعنی همان مبحث سکولاریسم. ما در کشور خودمان دانشجو و استاد سکولار داریم. ما غافل هستیم که این گونه مسائل هم وجود دارد و چگونه باید با آن برخورد کرد؟ چگونه بفهمانیم اصلاً دین یعنی چه، آیا بدون دین هم می‌شود زندگی انسانی داشت یا نه؟ انبیاء برای چه این همه زحمت کشیدند؟ سیدالشهداء علیه السلام برای چه کشته شد؟

پس باید شرایط را به درستی درک کنیم، دشمن را درست بشناسیم تا بدانیم در مقابل کدام دشمن چه موضعی بگیریم، در مقابل چه کسی کوتاه بیاییم، اولویت را به چه چیزی بدهیم، مسائل را از نظر اهمیت درجه بندی کنیم و روش برخورد با آنها را بفهمیم.

فرهنگ پویا: بسیار متشکریم از وقتی که در اختیار نشریه گذاشتید و نکات بسیار ارزنده‌ای که فرمودید.

آیا واقعاً هدف دین همین است؟! یعنی اگر بخواهیم به دین هم دعوت بکنیم، باید فایده دنیوی آن را بگوییم؟ بهترین مبلغین ما برای پیشرفت دین، و بیان اهداف دین، صرفاً منافع دنیوی آن را ذکر می‌کنند. از مردمی که پای این منبر نشسته‌اند چه انتظاری داریم؟ بعضی اصلاً نمی‌خواهند سخنی از مرگ و آخرت بشنوند و تمام توجه آنها به دنیاست؛ دین را هم برای همین می‌خواهند و فکرشان سراغ عالم ابدی، قرب خدا و کمالات روحی نمی‌رود. این به جهت ضعف فرهنگ ما است.

همان منبری را ما کجا و چگونه تربیت می‌کنیم؟ بزرگان ما چقدر درباره هدف آفرینش انسان، کمالات انسانی، ویژگی‌های انسان و وظایف اقشار مختلف کتاب می‌نویسند؟ ما چقدر در این زمینه کار کرده‌ایم؟ در این سی چهل سال بعد از انقلاب که بهترین ایام حوزه در چند قرن اخیر بوده، حوزه جهش‌هایی کرده که اصلاً باور کردنی نیست و کسی فکر آن را نمی‌کرد. اما در عین حال از کتاب‌هایی که در حوزه چاپ شده آمار بگیرید، ببینید در چه زمینه‌هایی است، چه مسائلی را مطرح کرده‌اند، مخصوصاً آثار بزرگان و علمای برجسته. بعید نمی‌دانم اگر آمار گرفته شود، بیشتر کتاب‌های علما، تقریرات طهارت و صلوات باشد. بنده مجموعه‌هایی از تقریرات علما در کتابخانه دارم که هنوز بسته آن را باز نکرده‌ام. از این گونه کتاب‌ها زیاد چاپ می‌شود، اما مسائل ضروری‌ای که جوان‌های ما امروز به آنها احتیاج دارند کمتر مطرح می‌شود؛ چیزهایی که باید در دسترس همه مردم باشد تا بتوانند وظیفه خودشان را بفهمند. گویا ما اینها را جزء وظیفه خود نمی‌دانیم!

در اوائل نهضت روحانیت که ما طلبه جوانی بودیم و یک مقدار سر و گوش ما می‌جنبید و می‌خواستیم یک کار اجتماعی بکنیم، احساس کردیم وظیفه ما این است که برای مرجعیت امام تبلیغ بکنیم تا منشأ حرکتی بشود. ما به پیشنهاد بعضی از مؤمنین موظف شدیم که کتاب‌های فقهی امام را که به قلم خودشان بود چاپ کنیم. از کتاب‌های امام که چاپ شد بحث دماء ثلاثه و طهارت بود که مقدمه آن به قلم بنده و امضاء شخص دیگری است. مقصود اینکه کتابی که از امام می‌خواستیم تبلیغ کنیم هم درباره همین

پس ما به عنوان یک انسان،

باید آگاهی خودمان را بالا

ببریم، محیط خودمان را بهتر

درک کنیم، هدف خلقت

خودمان را بهتر بشناسیم و

در یک کلمه، دین را در

جامعیت آن بشناسیم. بعد

برای رسیدن به آن اهداف،

ویژگی‌هایی را که خدا در

ما قرار داده بشناسیم. بدانیم

خدا چه چیزهایی به ما

داده که به دیگران یا بعضی

از انسان‌های دیگر نداده و

از آنها بیشتر استفاده کنیم و

آن را وظیفه خاص خودمان

بدانیم.

پی‌نوشت

۱. آنفال، ۴۵

۲. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۲.

۴. کافی، ج ۸، ص ۹۳.